

# وقتی که خورشید از پشت ابوهای تیره تبعید چهره می نمایاند

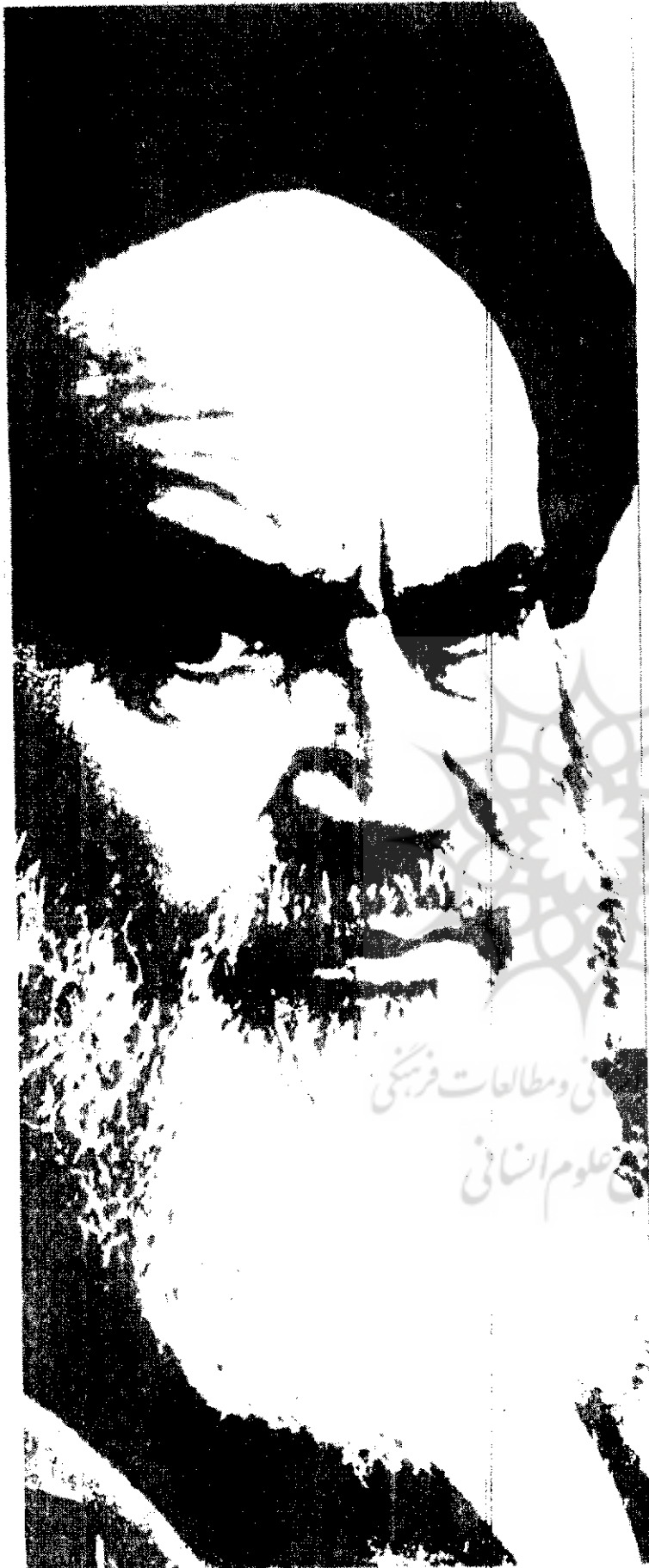
قلب من در فشار است، ناراحت هستم... روز ششامی می کشم که چه وقت مرگ من پیشی آید...  
... ایران دیگر عید ندارد، عید ایران را عزا کردند و دسته جمعی رقصیدند، استقلال ما را غم خورد... گوشته گوشته خانه امام و کوچه پس کوچه های غم گواهیست که آن سال، آن روز برآمده چه گذشت. کلمات و آرزوهای پرشور بر من خاست، اشک را به چشم ها، بغض را به گلوهامی نشاند و سرانجام بردلها می نشست، و همه از خود می پرسیدند چه شده است که آیت الله خمینی اینچنین ناراحت است و نادمتهای لرزان و چشمان گریان سخن می گوید...

امام کلمات را بیسان بشکست و سر طالعمان زمان می گوید. مدتهای مدیدی در زندان بسر برده و ماهها رنج تبعید را به جان خریده و دیر زمانی بود که ناگهانی در دهنش نکرده بود، می خواست بگوید تا بسته ها را به آتش بکشد، چشم ها را گریان کند، دلها را بدرد آورد و خواب را از چشم طالعمان و بیخبران ناگاه برآید. می خواست به آنها بگوید ایران دیگر عید ندارد اگر چه روز ولادت فاطمه زهرا (ع) باشد

**\* همه از خود می پرسیدند چه شده است که آیت الله خمینی اینچنین ناراحت است و نادمتهای لرزان و چشمان گریان سخن می گویند...**

... سال ۱۳۴۲ بود و یکسال پس از تبعید ۱۵ شهریور خون دانه یکسال پس از کشتار ۱۵ آذر سنگناه... عدم موفقیت انقلاب سیاه رژیم، کارشناسان امریکایی را وادار به آینده نگری و اجتناب مصونیت، اتباع خود انداخته بود. به همین منظور توسط ایادی خود در دستگاه مسلکونی کشور شتابزده لایحه ای تهیه بر تصویب اتباع امریکایی به مجامع می رسید. این لایحه در مجلس و با تمام امکانات سعی می کرد که مجلس از سوابق و تریون مجلس و تصویب لایحه باخبر شود...

اما هنوز چند روزی از تصویب لایحه نگذشته بود که مجامع داخلی مجلس شورا به دست امام می رسید. امام از متن لایحه و تصویب آن باخبر شده و سرانجام وجودش به آتش کشیده می شود. تا آنجا که اطرافیان امام متوجه بیخوابی و ناراحتی امام می شوند، خیر اشفتگی روحی امام دهان به دهان نقل و همه کنه کار می شوند، که چه اتفاقی افتاده است. چند روز بدین منوال می گذرد تا اینکه خیر می پیچید امام در روز چهارم ایان که با ولادت فاطمه زهرا مصادف بود، سخنرانی خواهر داشت.



# ای هماره به خلق وفادار

ای سرزمین من،  
 این شهر من،  
 ای کوی پرشمنه قم،  
 هرکوی و پرزنت  
 گواه حقیقتی ست  
 بر تارک زمان  
 تو که رفتی،  
 خالی و گلگون شد  
 تو که رفتی ز شهر،  
 باغ ها سوخت  
 و سروهای بلند آزادگی  
 با تیر شکست و زمین خشکین شد  
 تو که رفتی  
 سیلاب شد و



ای سرزمین من،  
 ای شهر من،  
 ای قم،  
 تاراج گران  
 آن رسولان ز روزور و بیداد،  
 بر فریاد ها شلیک کردند،  
 تا که بیداران شهر را به خون من سپردند،  
 اما...  
 از کوی پرشمنه قم  
 بیدار بقی برخاست  
 و  
 آغاز کرد حماسه خروشمیدن را،  
 و بر نفسانی بیمارگونه شهر،  
 یا شید، مردم آزادگی را  
 و شهر بیدار بق من،  
 خروشمید  
 در پیش رسول،  
 و رسول بشارت داد بهار سیزده اردار،  
 لیکن...  
 تاراج گره  
 بر بهار سیزده منور بیداد و  
 شهر مرا  
 کوی پرشمنه قم را،  
 سوگوار کردند  
 و آن بیدار بیدار بق را،  
 از سرزمین من  
 از شهر من  
 از کوی پرشمنه قم،  
 راندند.



وای اصالت قرن  
 بادوباره بشارت فرخانداد،  
 و سرزمین خفته من  
 و سرزمین خفته من  
 با طلوع فجر دمید بر،  
 دامن سحر،  
 و سحر عاشقانم،  
 زمزمه کرد  
 بهار سیزده را،  
 و گل سرخ امید،  
 در سینه باغی،  
 شکفتند،  
 و دباره تمام خاک لاله باران شد.



ای سرزمین من  
 این شهر من  
 ای کوی پرشمنه قم  
 هرکوی و پرزنت  
 گواه حقیقتی ست  
 بر تارک زمان  
 و زمان شاعری بی نام  
 نامش گواهی حقیقت  
 ای همیشه بیدار،  
 ای هماره به خلق وفادار،  
 تو که رفتی  
 شهر خفته و خوسین شد،



و هنوز خورشید آن روز سوزنده بود که خانه و کوچه های اطراف خانه امام از جمعیت موج می زد. ساعت ۸/۳۰ صبح بود که امام، با چهره ای پراغر و خنده، چشمانی که از شدت خشم و بی خوابی سرخ شده بود، به میان مردم می آید. صدای بی درپی صلوات یا دیدن امام بلند می شود امام بر فراز منبر می رود و سخن خود را با آیه خاتمه وانا لیه را جمون آغاز می کند که... یکباره بغض مردم می شکند...

امام سخنان خود را چنین ادامه می دهد: «من تاثرات قلبی خود را نمی توانم بیان کنم، قلب من در فشار است. خوابم کم شده است، من تاثرات قلبی روزشماری می کنم که چه وقت سرگ من بشن آید... ایران دیگر عید ندارد، عید ایران را عزا کردند اگر من جای آنها بودم من گفتم که بیرونی سیاه یا لای سر بازار ها بزنند... عزت ما بایکوب شد... استقلال ما را گرفتند...»

**\* سیخو است بگوید تاسینه ها را**  
 به آتش بکشد، چشم ها را گریبان کند  
 دلها را ببرد آورد و خواب را از چشم  
 ظالسان و بیخبران تا آگاه بر باید.

صدای امام در میان حق هنر گریه های مردم گم می شود حساوار خانه و مسجد دروایان خانه ها و کوچه پس کوچه های قم می پیچید و عده ای سر را میان دستاں گرفته و زنده تا ناراحتی پریشانی می گوید.

اما امام دستور و دستور به سخنان خود ادامه می دهد: «توانی به مجلس بروی که در آن ایالات ما را متفق کردند به پیمان وین و تانیا العاقی کردند به آن که تمام دستشاران نظامی آمریکا یا کارمندان، خدمه شان و از هر جایی در ایران مصون باشند اگر یک خانه آمریکایی سرجمع تعلقه ششرا در وسط بازار نور که ز پرده خود مسکوب کنند یعنی پلیس ایران حق ندارد جلو او را بگیرد و دانشگاههای ایران حق مخالفت او را ندارند. چو ایران اینکه می خواستند را می بگیرند، بعد از چند روز بیگانه وام دو سنت میلیون دلاری از آمریکا تقاضا کرده مورد تصویب قرار گرفت تا ظرف ۵ سال به ایران بدهد و ظرف ده سال ایستاد سیصد میلیون دلار پس بدهد...»

امام در ادامه سخنان خود در آن روز به نوبه آمریکا فریاد، خطر اسرائیل و عظمت اژدهاست رفته مصلحتان و ایرایان اشاره می کند، و با حملات شدید گشته ای چون های علمانی اسلام به داد اسلام برسد و «ای انبل استرالی بداهای رسید را» براد از جنایات شد بر می دارد.

## صبر ایوب .....

سه ایها نخست وزیر شده. احساس مشترکی که بین مردم و نخست وزیر وجود داشت، چه شیرین بود. می گویند وقتی نخست وزیر بود برای بازدید از شهرستانی یا هواپیما به آنجا رفت، فرودگاه مراسم رسمی را با آن حال و هوای مخصوص بخودش اجرا می کنند که رجایی ناراحت می شود و می گویند «من توقع ندارم برایم مراسم رسمی اجرا بکنند» از رجایی برمی آمد که جشن بکنند و چنین بگویند. او کسی توانست ماندند بنی صدر سرش را بالا بگیرد و مستحکمانه مراسم رسمی را اجرا بکنند و از اظهار قدرت عرش را سیر کنند. این با خمیره رجایی نمی ساخت.

در قضایایی که بنی صدر پیش آورد، رجایی بسیار بسیار مظلومانه برخورد کرد. اسم گفته بود سکوت و او که مقلد راستین امامش بود به همراه یارشهیدش دکتر بهشتی مظلومانه سکوت اختیار کردند تا ناخاستان و درندگان هرچه خواستند به آنها گفتند و هرچه توانستند توطئه کردند و فکر می کنم مظلومیت وی نه تنها مختص به او بود که این از بارزترین خصایص مکتب و پیروانش است، «مظلومیت».

و نهایتاً این صبر ایوب وارزش و مظلومیت بیحدش بود که برای توده مردم استکبار و خود محوری بنی صدر را پیش از پیش جلوه گر ساخت و رسوایش نمود.

در حالیکه بنی صدر بواسطه استحکام وی در عقیده اش بوی لقب «خشک مغزه» را داده بود او بزرگوارانه و صبورانه خود را «برادر رئیس خمیره» معرفی می کرده. در آغاز ذرات معرفت که در برابر این تواضع خردکننده کرنش کند و آشتی پذیرد.

و سپس نوبت نطق انقلابی وی در سازمان ملل متحد رسید، یقیناً دیوارها و پنجره های ساختمان سازمان ملل از بدو ایجا شد تا آن زمان این چنین حرف راست و حقیقت نشنیده بودند، او برآستی تمام آرزوها و خواسته های پاره نه های عالم را در نطق سراسر آتش خود ریخت و دلبران و بد جرات به ابرقذرت های شرق و غرب تاخت و فریاد خفته مظلومین قرون را بر سر آرزو ما بهتران گرفت.

از زندان رفته ها شرح حالش را شنیده بودم و از مقاومت سترگش و سنوهای آزاده اش.

برادر رجایی، چه شبهه ای را در اندامی خفتی و خواب های شیرین لرزانی روشن را دیدی و آسرویه تعبیرش نشستی. برادر رجایی چه خوب بردی و چه خوب سوزفتی در پای دیوار مقدس ایسات.

و چه خوب گریه بخشیدی به جمع طبقه سه ایها و به خورده فروشها، به دست فروشها که تو از تبارشان بودی و به سهرایها و عادیها و چه نفرستی بیسار کردی در دل از ما بهتیران و خود بزرگ بیستان انار، بیوران رسیده و بوکنه و بوج و گنده داغ که فرجه بوسوز باد غیظشان.

وقتی فکر می کنی به چهره خندان و متواضعت، وقتی فکر می کنی به چش کوجکت که بسبب آرزو به آتش کشید، وقتی فکر می کنی که مظلوم بودی و مستضعف بردی و از ما بردی و بمظلومیت سوختی و خاتوش شدی و خلقی را داغ بردل و اشک بر چشم گذاشتی وقتی فکر می کنی امام هم خود را صادق عرا و مستحق تسلیت می بینند. اما چه باک، پرستم خونینی که در حمایت داریش بودی، فردا پشت سرداری دیگر در میدان نبرد حق و باطل باهتزاز خواهد آمد.

## وقتی که خورشید .....

بعد فریاد می زنی ما چون ملت ضعیفی هستیم، دلار نداریم باید زیر چکمه آمریکا برویم، آمریکا از انگلیس بدتر، انگلیس از آمریکا بدتر، شوروی از هر دو بدتر، همه از همه بدتر. «

خبر سخنرانی امام در قم می پیچید، بدنبال این سخنرانی ۲۰ هزار اعلامیه یا امضای امام در مورد تصویب لایحه کاپیتولاسیون در سرتاسر ایران پخش می شود موجی از خشم و نفرت مردم را

فرا می گیرد. رژیم که انتظار نداشت این چنین با این لایحه مخالفت شود شتابزده از رسانه های گروهی می خواهد که آتش خشم مردم را فروشانند و منصور نخست وزیر وقت می گویند این لایحه منظور که مردم تصور می کنند، نیست.

عاقبت رژیم برای جلوگیری از تکرار ۱۵ خرداد شبانه با صد ها کماندو و چتر باز مسلح به

خانه امام هجوم می برد رئیس از دستگیری امام شبانه وی را به فرودگاه تهران و از آنجا به ترکیه تبعید می کند. حاج آقا مصطفی را نیز به زندان قرزل قلعه می برد. اگر چه آن تبعید بیش از ۱۵ سال بطول می انجامد و شاه می خواهد که با اینکار سلطنت خود را پایدار نگاه دارد، اما از آن روز خیمه نداشت که عاقبت سور بر تاریکی پیروز خواهد گشت و آخر این شده است که می رود تا امام دوباره باز گردد.

## وقتی که رژیم «ال سعودی» .....

سعود در ادعای اسلامی بودنش بود ظوریکه به پناهندگان به مسجد الحرام هم رحم نکرد و دیگر پخش و گسترش خبر به سراسر دنیا تا رژیم ال سعود نتواند آنرا در نقطه خفته کند.

جیش انقلاب اسلامی عربستان واکتبی است علیه سالیان دراز استعمار انگلیس و آمریکا که در نتیجه آن فشارهای مختلف اجتماعی، اقتصادی و اختلافات قاعش طبقاتی آنچنان باوح خورسیده است که از یک سو صدها صلیبارد

ذخیره ارزی خاندان سلطنتی در بانکهای امریکائی و اروپائی انباشته شده و از جانب دیگر مردم محروم عربستان سعودی در کنار منابع نفتی و بیروت طبیعی که خداوند آنرا در سرزمین مسلمانان نعمت داده است، با وجود گرمای شدید از جوب خانه ساخته اند و شاغل عمدت عربستان در انحصار سرمایه داران عرب و ریاست شرکت های تجارتی اغلب با امریکائیها و انگلیسیهاست. سرسپردگی این رژیم یهودی

است که حسی بر او عواطف استعاشی زیر نظر نگه میهنها و دستسازان امریکائی است و امریکائی عربستان سعودی را نه برای اینکه قدرتی علیه اسرائیل شود، بلکه برای اینکه قدرتی برای مقابله با دستور انقلاب اسلامی باشد به قدرترین سلاحها از جمله هواپیماهای اوکس مجهز میکند و آنها محسوس ارزش سلاحهایی که عربستان سعودی در سال ۱۹۸۰ خریداری کرده است ۲۰/۷ میلیارد دلار برآورد شده است.